

خردسالان

دوست

سال ششم

شماره ۳۸۰ ، شنبه

۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۸۹

۵۰۰ تومان



دوست

به نام خداوند بفرستد مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۷



جدول

۱۸



قصه خواب

۲۰



شوخی

۲۲



قصه‌ی حیوانات

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌ها

۳



با من بیا ...

۴



پی تی کو

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



کفشای بابا

۱۲



سرگرمی مناسب!

۱۶



بازی

- مدیرمسئول: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
- سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلواتیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان
- لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا ملازاده
- نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۸۱۶، نشر عروج
- تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خالی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

با من جیا

دوست من سلام.

من شامپانزه هستم و بین همه ی میمون ها از همه با هوش ترم! غذای ما شامپانزه ها، میوه، دانه و حشرات کوچک است. ما با چوب، میوه ی درخت ها را از شاخه جدا می کنیم و برای شکستن پوست دانه ها، از سنگ استفاده می کنیم. گاهی برای خوش مزه تر شدن میوه ها، آن ها را در آب شور دریا می زنیم تا با نمک بشوند! برای همین هم به ما میمون های با هوش می گویند.

امروز پیش تو آمده ام تا همراه تو، مجله ی دوست خردسالان را ورق بزنم، شعر و قصه بخوانم و بازی کنم. پس با من بیا...



پیتی کو پیتی کو




یک روز خروسه، حواسش نبود، پاهایش را توی مرغدانی جا گذاشت. کرم خالی او را دید. و گفت: «ناراحت نباش! همین جا بمان! من می روم و به پاهایت می گویم که دنبالت بیایند.» خروس همان جا ماند. کرم خاکی رفت توی مرغدانی، پاهای خروس را برداشت و شد کرم پا خروسی! بعد هم فرار کرد و رفت. کمی گذشت. دو تا باله‌ی ماهی آمدند و به خروس گفتند: «تو باله نمی خواهی؟» خروس گفت: «نه!» دندان کوسه آمد و گفت: «دندان نمی خواهی؟» خروس گفت: «نه!» خرطوم فیل آمد. دم سگ آمد. سیبیل





گره آمد. چشم گاو آمد و آخر از همه پای اسب آمد.
اما خروس باز هم گفت: «نه!» همین موقع شکم روباه آمد.
خروس قبل از این که شکم روباه چیزی بگوید، گفت: «نه تو را هم
نمی خواهم!» شکم روباه گفت: «ولی من تو را می خواهم. من میمیرم برای
خروس!» خروس گفت: «تو که سر و دم و پا نداری!» شکم روباه گفت: «چرا ندارم!
آهای سر و دم و پا کجایید؟ بیاید!» آمدند. خروس ترسید. داد زد: «آهای! پاهای اسب
کجایید؟ بیاید!» پاهای اسب هم آمدند.



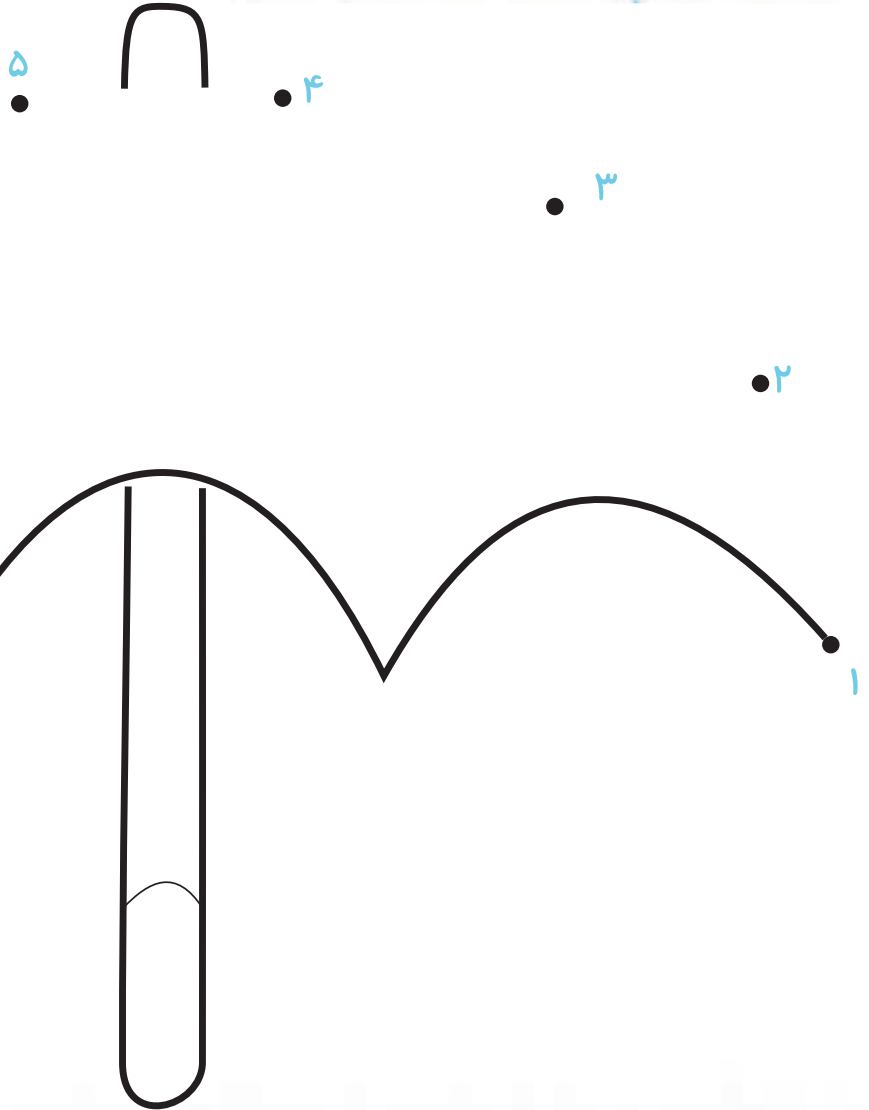


روباه شد یک روباه درسته. خروس هم
شد یک خروس پا اسبی! روباه دنبال
خروس کرد. خروس پا اسبی پی تی کو
پی تی کو فرار کرد. آن قدر تند می دوید
که روباه به خاک پایش هم نمی رسید.





دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.





فرتتت ما

مادرم، پارچه خریده بود تا برای مادر بزرگ، یک چادر تازه بدوزد. مادرم گفت: «این یک هدیه برای مادر بزرگ است تا او را خوش حال کنیم.» مادرم می گوید که هدیه خریدن برای کسی که دوستش داریم، کار خیلی خوبی است.» گفتم: «دلم می خواهد برای خدا یک هدیه بگیرم.» مادرم کمی فکر کرد و گفت: «چرا می خواهی برای خدا هدیه بگیری؟» گفتم: «تا او را خوش حال کنم. اما نمی دانم خدا، چی لازم دارد.» مادرم گفت: «خدا هیچ چیزی لازم ندارد. او همه چیز را برای ما آفریده است، اما اگر بتوانی با یک هدیه ی کوچک کسی را خوش حال کنی، خدا هم به همان اندازه خوش حال می شود.» گفتم: «شما بگویید چی بگیرم؟» مادرم گفت: «می توانی یک پاکت شیر بگیری و آن را به گربه های کوچولو بدهی تا بخورند و سیر شوند. مطمئن باش این هدیه ی تو، خدا را خیلی خیلی خوش حال می کند.»

آن روز من و مادرم یک پاکت شیر خریدیم و گربه ها همه ی آن را خوردند. آن ها دور پایم می چرخیدند و میو میو می کردند. خدا از این هدیه ی من خیلی خوش حال بود چون گربه ها سیر و شاد بودند.







کفشای بابا

لالا لالا لالایی
تو کفشای بابایی
همراه پای بابا
به خونه مون می آیی

بندا تو واکن حالا
لالایی کن لالا
خسته شدی می دونم
مثل پاهای بابا

صبح که بشه، دوباره
باید بری سر کار
پس حالا مثل بابا
چشماتو رو هم بزار

شکوه قاسم نیا











الو؟ آماي
چويان شما بيد؟
نه، نگران بنائيد.
من بچه هارو اوردم
سينما، فيلم كه كام
شد برهه ترميم!

بفيا!

به اين هي گن شو خي خوب و
بامعني، نه جوک هاي جصيل!

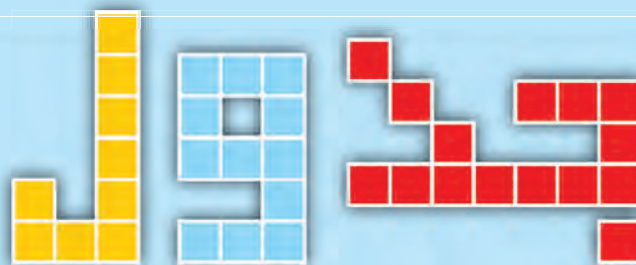
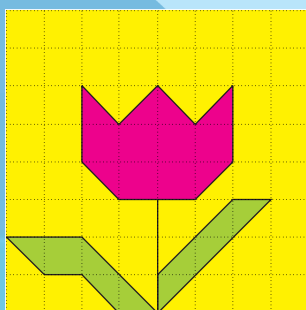
سيسي سن سن



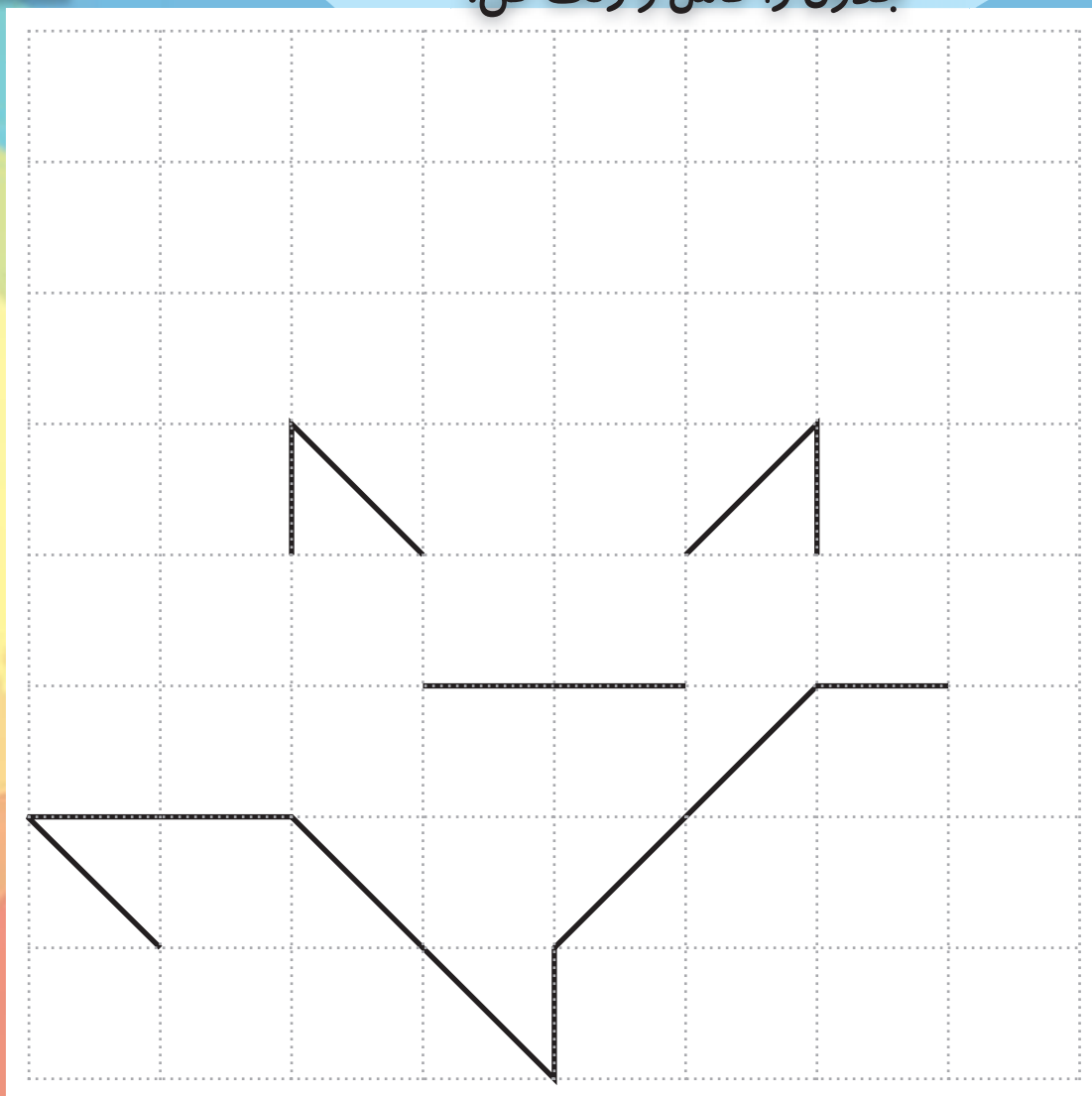
بازی



مدادت را بردار و راه رسیدن به پنیر را
به موش نشان بده. مراقب باش موش
به طرف جغدها نرود!



جدول را کامل و رنگ کن.





قصه خواب

پدر بزرگ گفت: «بیا این جا پیش من بخواب.»

گفتم: «خوابم نمی آید.»

پدر بزرگ گفت: «من قصه ی خواب را بلام. بیا برایت قصه ی

خواب را بگویم تا خوابی!»

پیش پدر بزرگ دراز کشیدم و سرم را روی بالشش گذاشتم،

پدر بزرگ گفت: «یکی بود، یکی نبود، یک روز خواب...»

هر چه منتظر شدم، پدر بزرگ بقیه ی قصه را نگفت. پدر بزرگ

خوابیده بود. چون قصه ی خواب را بلد بود!







فیل



قورباغه



خارپشت







سنجاب






میمون



شوغول

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.

یک روز،  و  و  مشغول حرف زدن بودند که سر و کله ی  پیدا شد

و شروع کرد به شوخی کردن و سر به سر همه گذاشتن  به  گفت: «وای! با این همه

خاری که پشتت داری، چه طوری می خوابی! وای وای ! تو زبان درازت را چه طوری

توی دهانت جا می دهی؟ آهای ! بخند تا دندان های بلند و سفیدت را همه ببینند.» 

خودش می گفت و خودش هم می خندید.  و  و  از این کار  خیلی

ناراحت بودند. اما چیزی نگفتند. همین موقع  از راه رسید.  با دیدن فیل شروع کرد



به خنده و گفت: «وای! این دماغ است یا شلنگ آب پاشی!» گفت: «مسخره کردن



دیگران کار خوبی نیست. با زبان بلندش حشرات را می گیرد و می خورد. با



دندان هایش پوست دانه ها را می شکند. با تیغ های پشتش از خودش مراقبت می کند.



من با این خرطوم بلندم، آب و غذا را به دهانم می برم. ! تو هم یک دم بلندی داری که با آن



می توانی از شاخه ها آویزان شوی. هیچ کدام این ها خنده دار نیست. اگر



را ناراحت کنی، خیلی زود تنها می شوی و دوستانت را از دست می دهی.» ساکت



بود و به حرف های گوش می داد. او کمی هم خجالت کشیده بود. به



و گفت: «اشتباه کردم. مرا ببخشید. گفت: «من دندان هایم را دوست



دارم و از داشتن آن ها خجالت نمی کشم.» گفت: «من هم زبان بلندم را دوست دارم و



از آن خجالت نمی کشم.» گفت: «من هم خارهای پشتم را خیلی دوست دارم!»



با دمش از شاخه ی درخت آویزان شد و گفت: «من هم دم را خیلی دوست دارم.»



خندید و از آن جارفت.

قصه‌های حیوانات



یک روز یک خر، سه تا گور خر دید و گفت: «...! چرا شما ها گور خر هستید؟ و خر نیستید؟»



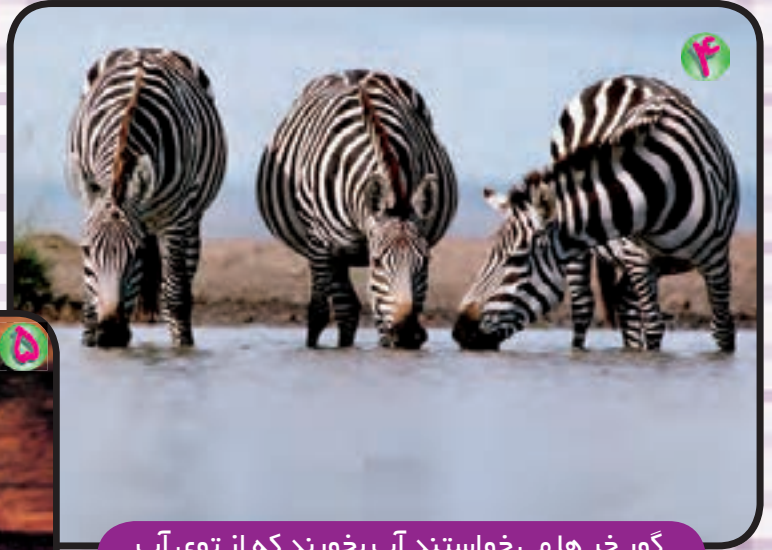
گور خر ها گفتند: «خب چون راه راه هستیم!»



ناگهان پروانه ای روی گل نشست و گفت: «من هم راه راه هستم اما گور خر نیستم!»



۴



گور خر ها می خواستند آب بخورند که از توی آب صدایی شنیدند.

۵



ماهی کوچولویی زیر آب گفت: «خب من هم راه راه هستم، اما گور خر نیستم!»

۶



گور خر ها غش غش خندیدند و گفتند: «اما ما، هم راه راه هستیم، هم گور خر!»

کارهای دستی



دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۸
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین شهرستان:
هر نسخه ۱۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین تهران:
هر نسخه ۵۰۰ ریال

هزینه پست سفارشی جهت مشترکین تهران و شهرستان:
هر نسخه ۸۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر
بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه عروج واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،
فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۸۸۶ امور مشترک‌کن مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک



نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : / / ۱۳ تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشانی

گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست

خردسالان





مصطفی رحماندوست

تکرانه‌ها

دوست تمام بچه ها، کتابه
رفیق و هم بازی ما، کتابه

شعر های شیرین داری
از آن و از این داری
قصه داری، قصه ی کوه و خانه
جنگل و دشت و دریا
قصه های قشنگ کودکانه
تو بهترین دوست منی
قصه می گی، شعر می خونی، حرف می زنی
نقاشی های زیبا
چه نعمتی خدایا!

